



نحوه شهادت امام حسین(ع) / آخرین لحظات امام چگونه گذشت

امام حسین(ع) به فرزندش امام سجاد(ع) فرمود: فرزندانم! سلام را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت رسید، پس بر او اشک بریزید!

امام حسین(ع) به فرزندش امام سجاد(ع) فرمود: فرزندانم! سلام را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت رسید، پس بر او اشک بریزید! به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، مهمترین واقعه روز عاشورا شهادت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام است. در این یادداشت، قطره‌ای از آن دریای مصیبت عظمی و جانگداز بیان شده است.

امام اصحاب وفادار خود را صدا می‌زند

بعد از شهادت یاران باوفا، امام حسین علیه السلام پیوسته به راست و چپ می‌نگریست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی‌رسید، پس ندا داد:

171#&یا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَ یا هَانِیَ بْنَ عُرْوَةَ، وَ یا حَبِیبَ بْنَ مَظَاهِرَ، وَ یا زُهَیْرَ بْنَ الْقَیْنِ، وَ یا یَزِیدَ بْنَ مَظَاهِرَ، وَ یا یَحْیٰی بْنَ کَثِیرٍ، وَ یا هِلَالَ بْنَ نَافِعٍ، وَ یا اِبْرَاهِیمَ بْنَ الْحَصَنِیْنِ، وَ یا عُمَیْرَ بْنَ الْمُطَاعِ، وَ یا اَسَدَ الْکَلْبِیِّ، وَ یا عَبْدِاللهِ بْنَ عَقِیلٍ، وَ یا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ، وَ یا دَاوُدَ بْنَ الطَّرْمَاحِ، وَ یا حِزْرَ الرَّیَاحِیِّ، وَ یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ، وَ یا أَبْطَالَ الصَّفَا، وَ یا فَرْسَانَ الْهَیْجَاءِ، مَا لِیْ اُنَادِیْکُمْ فَلَا تُجِیْبُونِی، وَ اَدْعُوْکُمْ فَلَا تَسْمَعُونِی؟! اَنْتُمْ نِیَامٌ اَرْجُوْکُمْ تَنْتَبَهُوْنَ؟

اُمّ حالتِ مَوَدَّتْکُمْ عَنْ اِمَامِکُمْ فَلَا تَنْصُرُوْنَهٗ؟ فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُوْلِ صَلَی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ لِقَدْکُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ الثُّحُوْلُ، فُقُوْا مِنْ نُّوْمِکُمْ، اَیُّهَا الْکِرَامُ، وَ اذْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُوْلِ الطُّغَاةَ الْلیثَامَ، وَ لٰکِنْ صَرَخْکُمْ وَ اَللّٰهُ رِیْبُ الْمَثُوْنِ وَ عَدَرَ بِکُمْ الدَّهْرُ الْحَوُوْنُ، وَ اِلَّا لَمَّا کُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتِی تَقْصُرُوْنَ، وَ لَا عَنْ نُصْرَتِی تَحْتَجِبُوْنَ، فَهَا نَحْنُ عَلَیْکُمْ مُقْتَجِعُوْنَ، وَ بِکُمْ لَاحِقُوْنَ، فَاِذَا لِلّٰهِ وَ اِذَا لِیُّہِ رَاجِعُوْنَ».

ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروہ! ای حبیب بن مظاهر! ای زهیر بن قین! ای یزید بن مظاهر! ای یحیی بن کثیر! ای هلال بن نافع! ای ابراهیم بن حصین! ای عمیر بن مطاع! ای اسد کلبی! ای عبدالله بن عقیل! ای مسلم بن عوسجه! ای داود بن طرماح! ای حرّ ریاحی! ای علی بن الحسین! ای دلاورمردان خالص! و ای سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می‌زنم ولی پاسخ نمی‌دهید؟ و شما را می‌خوانم ولی دیگر سختم را نمی‌شنوید؟ آیا به خواب رفته‌اید که به بیداری‌تان امیدوار باشم؟ یا از محبت امامتان دست کشیده‌اید که او را یاری نمی‌کنید؟

این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدانان ناتوان گشته‌اند. از خوابتان برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست، دفاع کنید.

ولی به خدا سوگند! مرگ، شما را به خاک افکنده، و روزگار خیانت پیشه با شما وفا نکرده، و گرنه هرگز از اجابت دعوتم کوتاهی نمی‌کردید، و از یاریم دست نمی‌کشیدید، آگاه باشید، ما در فراق شما سوگواریم و به شما ملحق می‌شویم، اِذَا لِلّٰهِ وَ اِذَا لِیُّہِ رَاجِعُوْنَ» (معالی السبطین، ج 2 ص 17)

امام حسین علیه السلام فرمود: سلام را به شیعیانم برسان

در روایتی آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام تنها شد به خیمه‌های برادرانش سر کشید، آنجا را خالی دید. آنگاه به خیمه‌های فرزندان عقیل نگاهی انداخت، کسی را در آنجا نیز ندید؛ سپس به خیمه‌های یارانش نگریست کسی را ندید، امام در آن حال ذکر 171#&لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ» را فراوان بر زبان جاری می‌ساخت.

آنگاه به خیمه‌های زنان روانه شد و به خیمه فرزندش امام زین العابدین علیه السلام رفت.

او را دید که بر روی پوست خشنی خوابیده و عمه‌اش زینب علیها السلام از او پرستاری می‌کند. چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام نگاهش به پدر افتاد خواست از جا برخیزد، ولی از شدت بیماری نتوانست، پس به عمه‌اش زینب گفت: 171#&کمکم کن تا بنشینم چرا که پسر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است» زینب علیها السلام وی را به سینه‌اش تکیه داد و امام حسین علیه السلام از حال فرزندش پرسید: او حمد الهی را بجا آورد و گفت:

«یا أَبَتَاهُ مَا صَنَعْتَ الْيَوْمَ مَعَ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ؟ پدر جان! امروز با این گروه منافق چه کرده‌ای؟«

امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:

«یا وَلَدِیْ قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، وَ قَدْ شُبَّ الْقِتَالُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ حَتَّى فَاضَتْ الْأَرْضُ بِالدَّمِ مِنَّا وَ مِنْهُمْ؛ فرزندم!«

شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله‌ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است!«

حضرت سجّاد علیه‌السلام عرض کرد:

«یا أَبَتَاهُ أَيْنَ عَمَى الْعَبَّاسُ؟ پدر جان! عمویم عبّاس کجاست؟«

در این هنگام اشک بر چشمان زینب حلقه زد و به برادرش نگریست که چگونه پاسخ می‌دهد- چرا که امام علیه‌السلام خبر شهادت عبّاس را به وی نداده بود.

امام علیه‌السلام پاسخ داد:

«یا بُنْتِیْ إِنْ عَمَكَ قَدْ قُتِلَ، وَ قَطَعُوا يَدَيْهِ عَلَى شَاطِئِ الْقَرَاتِ؛ پسر جان! عمویت کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد!«

علی بن الحسین علیه‌السلام آن چنان گریست که بی‌حال شد. چون به حال آمد از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می‌داد: «همه شهید شدند«.

آنگاه پرسید:

«وَ أَیْنَ أَخَى عَلِیٍّ وَ حَبِیبُ بْنُ مَظَاهِرٍ، وَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ، وَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ؟«

برادرم علی اکبر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجایند؟

امام علیه‌السلام پاسخ داد:

«یا بُنْتِیْ إِعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِی الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتِ، وَ أَمَّا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَكُلُّهُمْ صَرَعَى عَلَى وَجْهِ الثَّرَى؛«

فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه‌ها مردی جز من و تو نمانده است، همه آنان به خاک افتاده و شهید شده‌اند.

پس علی بن الحسین علیه‌السلام سخت گریست. آنگاه به عمه‌اش زینب علیها‌السلام گفت: «یا عَمَّتَاهُ عَلِیَّ بِالسَّيْفِ وَ الْعَصَا؛ عمه جان! شمشیر و عصایم را حاضر کن.«

پدرش فرمود: «وَ مَا تَصْنَعُ بِهِمَا؟ می‌خواهی چه کنی؟«

عرض کرد: «أَمَّا الْعَصَا فَأَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا، وَ أَمَّا السَّيْفُ فَأُذَبُّ بِهِ بَيْنَ يَدَيَّ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَإِنَّهُ لَاحِيزٌ فِی الْحَيَاةِ بَعْدَهُ؛«

بر عصا تکیه کنم و با شمشیرم از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نمایم، چرا که زندگانی پس از او ارزش ندارد.

امام حسین علیه‌السلام او را باز داشت و به سینه چسباند و فرمود: «یا وَلَدِیْ أَنْتَ أَطِيبُ ذُرِّيَّتِیْ، وَ أَفْضَلُ عِثْرَتِیْ، وَ أَنْتَ خَلِيقَتِیْ عَلَى هَؤُلَاءِ الْعِيَالِ وَ الْأَطْفَالِ، فَإِنَّهُمْ عَرَبَاءٌ مَخْذُولُونَ، قَدْ شَمِلَتْهُمْ الذِّلَّةُ وَ الْيَتَمُ وَ شِمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ وَ نَوَائِبُ الزَّمَانِ سَكَنَتْهُمْ إِذَا صَرَخُوا، وَ

آيِسُهُمْ اِذَا اسْتَوْحَشُوا، وَ سَلَّ حَوَاطِرَهُمْ بِلَيْنِ الْكَلَامِ، فَإِنَّهُمْ مَا بَقِيَ مِنْ رَجَالِهِمْ مَنْ يَسْتَأْيسُونَ بِهِ غَيْرَكَ، وَ لَا أَحَدٌ عِنْدَهُمْ يَشْكُونَ إِلَيْهِ حَزَنَهُمْ سِوَاكَ، دَعَهُمْ يَشْمُوكَ وَ تَشْمُهُمْ، وَ يَبْكُوا عَلَيْكَ وَ تَبْكِي عَلَيْهِمْ؛

فرزندم! تو پاک‌ترین ذریه و برترین عترت منی و تو جانشین من بر این بانوان و کودکانی.

آنان غریب و بی‌کس‌اند که تنهایی و یتیمی و سرزنش دشمنان و سختی‌های دوران آنان را فرا گرفته است.

هر گاه که ناله سر دادند آنان را آرام کن، و چون هراسان شدند مونسشان باش و با سخنان نرم و نیکو، خاطرشان را تسلی بخش. چرا که کسی از مردانشان جز تو نمانده است تا مونسشان باشد و غم‌هایشان را به وی باز گویند. بگذار آنان تو را ببینند و تو آنان را ببویی و آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنان.

آنگاه امام علیه‌السلام دست فرزندش را گرفت و با صدای رسا فرمود: «؛يا زَيْنَبُ وَ يا امّ کلثوم وَ يا سَكِينَةُ وَ يا رُقِيَّةُ وَ يا فاطمةُ، اسْمَعْنَ کلامی وَ اعْلَمْنَ أَنَّ ابْنی هذا خلیفتی عَلَیْکُمْ، وَ هُوَ إمامٌ مُقْتَرَضُ الطَّاعَةِ؛

ای زینب! ای امّ کلثوم! ای سکینه! ای رقیّه! و ای فاطمه! سختم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین من بر شماست و او امامی است که پیروی از او واجب است.

سپس به فرزندش فرمود:

«؛يا وَلَدی بَلِّغْ شِيعَتی عَنی السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ أبی ماتَ غَریباً فائْدُبُوهُ وَ مَضَى شَهِیداً فابْکُوهُ؛ فرزندم! سلام را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت رسید پس بر او اشک بریزید.

امام علیه‌السلام لباس کهنه به تن کرد

هنگامی که امام حسین علیه‌السلام عزم میدان کرد، فرمود: «؛اِنَّنِی بَثْوَبٍ لَا یُرْعَبُ فِیه، الیسَةُ غَیْرَ ثِیَابِی، لَا اَجَزْتُ، فَاتِی مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ؛

برایم جامه کهنه‌ای بیاورید که کسی به آن رغبت نکند تا آن را زیر لباسهایم بیوشم و بعد از شهادتم مرا برهنه نکنند، زیرا می‌دانم پس از شهادت لباسهایم ربوده خواهد شد.

لباس تنگ و کوتاهی آوردند ولی امام علیه‌السلام آن را نپوشید و فرمود: «؛هذا لِیاسُ أَهْلِ الدِّمَةِ؛ این لباس اهل ذمه (کفار اهل کتاب) است.

لباس بلندتری آوردند. امام علیه‌السلام آن را پوشید سپس با بانوان حرم خداحافظی کرد.

در روایت دیگری آمده است هنگامی که لباس کهنه آوردند، چند جایش را پاره کرد (تا ارزشی برای بیرون آوردن نداشته باشد) و آن را زیر لباس‌هایش پوشید؛ ولی پس از شهادت امام (دشمن ناجوانمرد پست) آن را نیز از بدنش بیرون آوردند. (تاریخ ابن عساکر، ج 14 ص 221)

گریه سکینه برای امام علیه‌السلام

در آن هنگام حضرت سکینه گریه سر داد. امام وی را به سینه چسبانید و فرمود:

سَيَطُولُ بَعْدی یا سَكِينَةُ فَاعْلَمی مِکَ الْبَکاءُ إِذا الْحَمَامُ دَهانِی

لا تُحرقِ قَلْبی بِدَمْعِکَ حَسْرَةً مادامَ مِتی الرُّوحُ فی جُثمانی

وَ إِذا قَتِلْتُ فَانْتَ اَوَّلِی بِالذِّی تَأْتِیْتُهُ یا حَیْرَةَ النِّسْوانِ

سکینه! بدان پس از شهادتم گریه‌های طولانی خواهی داشت. تا جان در بدن دارم با اشک حسرت دلم را آتش مزین. ای بهترین زنان!

هنگامی که شهید شدم پس تو از هر کس به سوگواری سزاوارتری. (مناقب ابن شهر آشوب، ج 4 ص 119)

گفتگوی امام با زنان و بانوان حرم

امام حسین علیه السلام به سوی خیمه رفت و ندا داد:

«یا سَکِینَةُ! یا فَاطِمَةُ! یا زَیْنَبُ! یا امّ کلثوم! عَلَیْکِنَّ مِیِّ السَّلامِ!«

ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای امّ کلثوم! خداحافظ من هم رفتم.

سکینه فریاد برآورد: پدرجان! آیا تسلیم مرگ شده‌ای؟! امام پاسخ داد:

«کَيْفَ لَا یَسْتَسْلِمُ مَنْ لَا ناصِرَ لَهُ وَ لَا مُعین؟« چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یآوری برای او نمانده است؟.

سکینه گفت: پدر جان! (حال که چنین است) ما را به حرم جدّمان برگردان!

«هَیْهَاتَ، لَوْ تُرِکَ الْقَطَا لَنَامَ!« هیهات! اگر مرغ قطا را رها می‌کردند در آشیانه‌اش آرام می‌گرفت. (اشاره به این‌که ما را رها نخواهند کرد).

صدای گریه بانوان برخاست، امام آنان را آرام کرد و به سوی دشمن حمله‌ور شد. (بحارالانوار ج 45 ص 47)

موعظه امام به لشکر عمر سعد

امام حسین علیه السلام به دشمنان نزدیک شد و خطاب به آنان فرمود:

«یا ویلکم اَتَقْتُلُونِی عَلٰی سِتْرٍ بَدَلْتُهَا؟ اَمْ عَلٰی شَرِیعَةٍ غَیَرْتُهَا، اَمْ عَلٰی جُرْمٍ فَعَلْتُهُ، اَمْ عَلٰی حَقٍّ تَرَكْتُهُ؟«

وای بر شما! چرا با من می‌جنگید؟ آیا سستی را تغییر داده‌ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته‌ام؟ یا جرمی مرتکب شده‌ام؟ و یا حقی را ترک کرده‌ام؟.

گفتند: «إِنَّا نَقْتُلُکَ بَعْضًا لِأَیِّکَ!« به خاطر کینه‌ای که از پدرت به دل داریم، با تو می‌جنگیم و تو را می‌کشیم. (ینابیع الموده، ج 3 ص 79)

مرگ بهتر از زندگی ننگین است!

امام علیه السلام به میدان آمد و مبارز طلبید، هر کس از پهلوانان سپاه دشمن پیش آمد او را به خاک افکند، تا آنجا که بسیاری از آنان را به هلاکت رساند آنگاه به میمنه (به جانب راست سپاه) حمله کرد و فرمود: «الْمَوْتُ خَیْرٌ مِنْ رُکُوبِ الْعَارِ!« مرگ بهتر از زندگی ننگین است.

سپس به میسره (جانب چپ سپاه) یورش برد و فرمود:

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ / أَلَيْتُ أَنْ لَا أَتُنْتَنِي

أَحْمَى عِيَالَاتِ أَبِي / أَمْضَى عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

منم حسین بن علی علیه السلام، سوگند یاد کردم که (در برابر دشمن) سر فرود نیاورم، از خاندان پدرم حمایت می‌کنم و بر دین پیامبر رهسپارم. (بحارالانوار، ج 45 ص 49)

و در روایت دیگر آمده است، امام علیه السلام فرمود: «مَوْتُ فِی عِزٍّ خَیْرٌ مِنْ حَیَاةٍ فِی ذُلٍّ!« مرگ با عزّت بهتر از زندگی با ذلت است. (بحارالانوار، ج 45 ص 192)

اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

امام علیه‌السلام به هر سو یورش برد و گروه عظیمی را به خاک افکند.

عمر سعد فریاد برآورد: آیا می‌دانید با چه کس می‌جنگید؟ او فرزند همان دلاور میدان‌ها و قهرمانان عرب است، از هر سو به وی هجوم آورد.

بعد از این فرمان چهار هزار تیرانداز از هر سو امام علیه‌السلام را هدف قرار دادند و از سوی دیگر به جانب خیمه‌ها حمله‌ور شدند و میان آن حضرت و خیامش فاصله انداختند.

امام علیه‌السلام فریاد برآورد:

«وَيَحْكَمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ";

وای بر شما! ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از حسابرسی روز قیامت نمی‌ترسید لاقلاً در دنیای خود آزاده باشید، و اگر خود را عرب می‌دانید به خلق و خوی عربی خویش پایبند باشید.

شمر صدا زد: ای پسر فاطمه! چه می‌گویی؟ امام علیه‌السلام فرمود: «أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ، وَ تَقَاتِلُونِي، وَ التِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَ جُنَاحٌ، فَاْمْتَعُوا عُنَاتَكُمْ وَ طَعَاتَكُمْ وَ جُهَاَلَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا";

من با شما جنگ دارم و شما با من، ولی زنان که گناهی ندارند، پس تا زمانی که زنده هستم، سپاهیان طغیانگر و نادان خود را از تعرّض به حرم من باز دارید.

شمر گفت: راست می‌گوید. آنگاه به لشکریان خویش رو کرد و گفت: «از حرم او دست بردارید و به خودش حمله کنید که به جانم سوگند هم‌اوردی است بزرگوار!

سپاه دشمن از هر طرف به سوی امام علیه‌السلام حمله‌ور شدند و امام در جستجوی آب به سوی فرات رفت ولی سپاهیان همگی هجوم آوردند و مانع شدند.

مناجات با خدا و نفرین به دشمن

در روز عاشورا امام حسین علیه‌السلام به سوی فرات روانه شد که شمر گفت: به خدا سوگند! به آن نخواستی رسید تا در آتش دریایی!

شخص دیگری گفت: یا حسین! آیا آب فرات را نمی‌بینی که مثل شکم ماهی می‌درخشد؟! به خدا سوگند! از آن نخواستی چشید تا آن‌که با لب تشنه از جهان چشم‌پیوشی!

امام علیه‌السلام گفت: «اللَّهُمَّ أَمِئْتُهِ عَطْشًا"; خدایا! او را تشنه بمیران.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند پس از نفرین امام آن شخص به مرض عطش گرفتار شد، به گونه‌ای که پیوسته می‌گفت: به من آب دهید! آبش می‌دادند تا آنجا که آب از دهانش می‌ریخت ولی همچنان می‌گفت: آبم دهید که تشنگی مرا کشت! پیوسته این چنین بود تا آن‌که به هلاکت رسید!

تیری به پیشانی امام اصابت کرد

آنگاه مردی از سپاه دشمن به نام «ابوالحتوف جعفی"; تیری به سوی امام رها کرد.

تیر به پیشانی امام اصابت کرد. آن را بیرون کشید، خون بر چهره و محاسن امام جاری شد، عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْعَصَاةِ، اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تَذَرْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا";

خدایا! تو شاهی که از این مردم سرکش به من چه می‌رسد. خدایا! جمعیت آنان را اندک کن و آنان را با بیچارگی و بدبختی بمیران، و از آنان کسی را بر روی زمین مگذار و هرگز آنان را نیامرزد.

سپس به آنان حمله کرد، و به هر کس که می‌رسید او را با شمشیرش بر خاک می‌افکند، این در حالی بود که تیرها از هر سو می‌بارید و بر بدن امام علیه‌السلام می‌نشست و می‌فرمود:

«یا امة السوء! بئسما خلقتُم مُحَمَّدًا فی عِترَتِه، اَمَّا اِنَکُمْ لَن تَقْتُلُوا بَعْدی عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللّهِ فَتُهَابُوا قَتْلَهُ، بَلْ یَهْوَنُ عَلَیْکُمْ عِنْدَ قَتْلِکُمْ اِیَّایَ، وَ اِیْمُ اللّهِ اِنِّی لَأَرْجُو اَنْ یَّکْرِمَنِ رَبِّی بِالشَّهَادَةِ بِهَوَانِکُمْ، ثُمَّ یَنْتَقِمُ لِی مِنْکُمْ مِنْ حَیْثُ لَا تَشْعُرُونَ«

ای بدسیرتان! شما در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بد عمل کردید. آری! شما پس از کشتن من از کشتن هیچ بنده‌ای از بندگان خدا هراسی ندارید، چرا که با کشتن من قتل هر کس برایتان آسان خواهد بود. به خدا سوگند! من امیدوارم که پروردگارم شما را خوار و مرا به شهادت (در راهش) گرامی بدارد. آنگاه از جایی که گمان نمی‌برید انتقام مرا از شما بگیرد.

حصین بن مالک سکونی فریاد برآورد و گفت: «ای پسر فاطمه! چگونه خداوند انتقام تو را از ما بگیرد؟

امام علیه‌السلام فرمود: «یُلْقِی بِأَسْکُم بَیْتَکُمْ وَ یَسْفِکُ دِمَاءَکُمْ، ثُمَّ یَصُبُّ عَلَیْکُمُ الْعَذَابَ الْأَلِیمَ«

نزاع و اختلاف در میانتان می‌افکند و خونتان را می‌ریزد آنگاه شما را به عذاب دردناک گرفتار می‌سازد.

امام علیه‌السلام همچنان می‌جنگید تا آن که زخم‌های بسیاری بر بدن مبارکش وارد شد. (مقتل الحسین خوارزمی، ج 4 ص 34 ؛ بحارالانوار ج 45 ص 51)

تیری به گلولی امام اصابت کرد

در روایتی آمده است: هنگامی که دشمنان، امام را آماج تیرها قرار دادند تیر به گلولی امام اصابت کرد و فرمود:

«بِسْمِ اللّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ، وَ هَذَا قَتِیلٌ فی رِضَى اللّهِ«

به نام خداوند و هیچ حرکت و نیرویی جز از جانب خدا نیست و این شهیدی است در راه رضای خدا! (مناقب ابن شهر آشوب، ج 4 ص 120)

اصابت سنگ به پیشانی امام و زدن تیر سه شعبه بر سینه ایشان

امام علیه‌السلام خسته شد، خواست اندکی بیاساید که ناگاه سنگی آمد و به پیشانی امام رسید، خون جاری شد.

امام دامن پیراهنش را بالا زد تا خون از چهره‌اش پاک کند که تیر سه شعبه مسمومی آمد و به سینه امام علیه‌السلام فرو نشست.

امام (دعای قربانی خواند و) فرمود: «بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللّهِ« به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا.

آنگاه سرش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «إِلَهِی اِنِّکَ تَعْلَمُ اَنَّهُمْ یَقْتُلُونَ رَجُلًا لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِیِّ عَیْرَةٍ« خدای من! تو آگاهی که اینان کسی را می‌کشند که در روی زمین پسر پیامبری جز وی نیست.

سپس تیر را بیرون کشید. خون همچون ناودان جاری شد. دستش را بر محل زخم گذاشت، چون از خون پر شد آن را به آسمان پاشید و قطره‌ای از آن به زمین بازنگشت!

بار دیگر دست را از خون پر کرد و آن را به سر و صورت کشید و فرمود:

«هَکَذَا وَاللّهِ أَکُونُ حَتّٰی أُلْقِی جَدِّی رَسُولَ اللّهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِی، وَ أَقُولُ: یا رَسُولَ اللّهِ قَتَلَنِی فُلَانٌ وَ فُلَانٌ«

آری، به خدا سوگند! می‌خواهم با همین چهره خونین به دیدار جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله بروم و بگویم: ای رسول خدا فلان و فلان مرا شهید کردند. (مقتل الحسین خوارزمی، ج 2 ص 34؛ بحارالانوار ج 45 ص 53)

عرش خدا از اسب به زمین افتاد

امام علیه‌السلام بر اثر زخم‌های فراوان از اسب به زمین افتاد، ولی برخاست.

خواهرش زینب علیها‌السلام از خیمه‌ها بیرون آمد و با ناله‌ای جانسوز می‌گفت: «لَبِيتَ السَّمَاءُ إِنُّطَبَقْتُ عَلَى الْأَرْضِ؛ کاش آسمان بر زمین فرو می‌افتاد.

عمر بن سعد را دید که نزدیک امام علیه‌السلام ایستاده است. فرمود: «أَيُقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟ ای عمر بن سعد! اباعبدالله علیه‌السلام را شهید می‌کنند و تو نظاره می‌کنی؟!

اشک از دیدگان عمر سعد (دیدند) جاری شد و صورتش را برگرداند و چیزی نگفت. (کامل ابن اثیر، ج 3 ص 78)

حضرت زینب علیها‌السلام فریاد زد: «وَيْلَكُمْ، أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؟ وای بر شما! آیا در میان شما مسلمان نیست؟

سکوت مرگباری همه را فرا گرفته بود و کسی پاسخی نداد. (اعیان الشیعه، ج 1 ص 609)

امام علیه‌السلام ردایی به تن کرده و عمامه به سر داشت. و با آن که پیاده و زخمی بود چون سواران دلاور می‌جنگید، نگاهی به تیراندازان و نگاهی به حرم خود داشت و می‌گفت:

«أَعْلَى قَتْلَى تَجْتَمِعُونَ، أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُونَ بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، اللَّهُ أَسْحَطُ عَلَيْكُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّي؛ وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ يُكَرِّمَنِي اللَّهُ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مَنْ حَيْثُ لَا تَسْعُرُونَ. أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتُمُونِي لَأَلْقَى اللَّهُ بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَ سَقَك دِمَائَكُمْ ثُمَّ لَا يَرْضَى حَتَّى يُضَاعِفَ لَكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛

آیا بر کشتن من با هم متحد شده‌اید؟ هان! به خدا سوگند! پس از من بنده‌ای از بندگان خدا را نمی‌کشید که خداوند را بیش از کشتن من به خشم آورد.

به خدا سوگند! من امیدوارم خداوند مرا با خواری شما گرامی بدارد و انتقام مرا از آنجا که گمان نمی‌برید از شما بگیرد.

هان! به خدا سوگند! اگر مرا به قتل برسانید، خداوند شما را گرفتار نزاعی در میان خودتان می‌سازد و خونتان را می‌ریزد و (هرگز) از شما راضی نگردد تا عذاب سنگین و دردناکی به شما بچشاند. (اعیان الشیعه، ج 1 ص 609)

آخرین مناجات‌های امام علیه‌السلام

امام حسین علیه‌السلام در آخرین لحظات عمر گرانبهایش با خدای خود چنین مناجات می‌کرد:

«اللَّهُمَّ! مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمَ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدَ الْمَحَالِ، عَنَى عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِضُ الْكِبَرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ الْيَعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خُلِقَتْ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَ مُذَكِّرٌ مَا طَلَبْتَ، وَ شَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَ ذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا، وَ أَرْعُبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا، وَ أَقْرَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَ أَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَ اسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا، وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا، أَحْكَمُ بَيْنَتَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ عَرُونَا وَ خَدَعُونَا وَ خَدَلُونَا وَ غَدَرُوا بَنَا وَ قَتَلُونَا، وَ نَحْنُ عِثْرَةُ نَبِيِّكَ، وَ وَلَدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ اتَّخَذْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَ مَخْرَجًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛

خدایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمتت نزدیک! پیمانت درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو!

هر گاه تو را بخوانند نزدیکی! بر آفریده‌ها احاطه داری! توبه‌پذیر توبه کنندگانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی

چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می‌کنی!

حاجتمندانه تو را می‌خوانم و نیازمندانه به تو مشتاقم و هراسانه به تو پناه می‌برم و با حال حزن به درگاه تو می‌گریم و ناتوانمندان از تو یاری می‌طلبم تنها بر تو توکل می‌کنم، میان ما و این قوم حکم فرما!

اینان به ما نیرنگ زدند، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما برخاستند.

ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحیات امین ساختی. پس در کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان.

آنگاه افزود: 171#& صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، مَالِي رَبِّ سِوَاكَ، وَلَا مَعْبُودَ غَيْرِكَ، صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا تَفَادَ لَهُ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى، يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»

پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می‌ورزم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست.

بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه‌ای که پایان‌ناپذیر است! ای زنده کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که به دست آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی. (مقتل الحسین مقرر، ص 282)

لحظات شهادت سالار و سرور شهیدان عالم

راوی می‌گوید: 171#& کنار قتلگاه ایستاده بودم و جان دادن امام علیه‌السلام را نظاره می‌کردم. بخدا سوگند! هرگز به خون آغشته‌ای را ندیده بودم که خون بدنش رفته باشد ولی این چنین زیبا و درخشنده باشد. آنچنان نور چهره‌اش خیره کننده بود که اندیشه شهادت او از یادم رفت.

حسین علیه‌السلام در آن حال شربت‌ی آب می‌خواست. شنیدم مردی سنگدل و بی‌ایمان پاسخ داد: آب نیاشامی تا بر آتش درآئی (نعوذ بالله) و از حمیم آن بنوشی. (وَاللَّهِ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَّةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا)

امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: 171#& إِنَّمَا أُرِدُّ عَلَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ وَأَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ وَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا ارْتَكَبْتُ مِنْ مِيثِرٍ وَقَعْتُ مِنْهُ بِئْسَ الْوَقْعُ»

بلکه من بر جدم رسول خدا وارد می‌شوم و در خانه‌اش در بهشت جایگاه صدق و در جوار قرب خدای مقتدر ساکن می‌شوم و از جنایاتی که نسبت به من روا داشتید به او شکایت می‌برم.

سپاه ابن سعد با شنیدن این سخن چنان به خشم آمدند که گویا خداوند در دل آنها هیچ رحمی قرار نداده بود. (مقتل الحسین مقرر، ص 282؛ بحارالانوار ج 45 ص 57)

شهادت امام حسین علیه‌السلام در کربلا

هنگام مصیبت عظمی فرا رسیده بود. حالت ضعف بر امام علیه‌السلام مستولی شده بود، هر کس با هر وسیله‌ای که در اختیار داشت به آن حضرت ضربه می‌زد، ولی هر کس به قصد کشتن نزدیک آن بزرگوار می‌شد، لرزه بر اندامش می‌افتاد و به عقب بر می‌گشت.

171#& مالک بن نمیر» نزدیک رفت و شمشیری بر فرق مبارکش زد که خون از سر آن حضرت جاری شد. امام علیه‌السلام فرمود: 171#& هرگز با آن دست، غذا و آب نخوری و خدا تو را با ظالمان محشور گرداند». در تواریخ آمده است که او پس از آن چون بیچارگان در نهایت فقر و تنگدستی به سر می‌برد و دستانش از کار افتاد. (انساب الاشراف، ج 3 ص 407)

171#& زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكَ» ضربه‌ای بر دست چپ آن حضرت وارد ساخت.

«سنان بن انس؛ با دو سلاح نیزه و شمشیر ضرباتی بر حضرت وارد ساخت، و به آن افتخار می‌کرد!

زمان به کندی می‌گذشت و جهان در انتظار حادثه‌ای عظیم بود. عمر سعد می‌خواست که کار سریعتر تمام شود و انتظار به پایان رسد. به خولی بن یزید که در کنارش بود دستور داد که کار حسین علیه‌السلام را تمام کند. وی پیش رفت تا سر از بدن آن حضرت جدا سازد ولی لرزه بر اندامش افتاد و به عقب برگشت.

«سنان بن انس؛ بنا به نقلی- جلو رفت و شمشیری را حواله گلوی مبارک امام کرد و گفت: «ترا می‌کشم و سر از بدنت جدا می‌کنم در حالی که می‌دانم تو پسر رسول خدایی و پدر و مادرت بهترین خلق خدایند!« پس سر مبارک امام را از بدن جدا کرد. (کامل ابن اثیر ج 4 ص 78 ؛ انساب الاشراف، ج 3 ص 409)

در روایت دیگر، شمر بن ذی الجوشن در خشم شد و روی سینه مبارک امام علیه‌السلام نشست و محاسن آن حضرت را به دست گرفت و چون خواست امام را به قتل برساند، آن حضرت لبخندی زد و فرمود: آیا مرا می‌کشی در حالی که می‌دانی من کیستم؟

شمر گفت: آری، تو را خوب می‌شناسم، مادرت فاطمه زهرا و پدرت علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است، تو را می‌کشم و باکی ندارم! پس با دوازده ضربه سر مبارک امام علیه‌السلام را از بدن جدا ساخت. (بحارالانوار ج 45 ، ص 56)

دگرگونی عالم طبیعت پس از شهادت امام علیه‌السلام

طبق نقل تواریخ بعد از شهادت آن حضرت، دگرگونی‌هایی در عالم تکوین رخ داد که خبر از وقوع حادثه عظیمی می‌داد. روایات مربوط به دگرگونی‌های عالم را، شیعه و اهل سنت متفقاً نقل کرده‌اند از جمله:

بنا به نقل سید بن طاووس در لهوف: در آن وقت غبار شدید توأم با تاریکی و طوفان سرخ فام آسمان کربلا و اطراف را فرا گرفت، سپاه ابن سعد وحشت کردند و گمان نمودند بر آنها عذاب نازل شده است. (عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها، آیت الله مکارم شیرازی و همکاران، ص 500)

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ« آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست! (سوره شعرا / 227)